



## سفری پر از شوق

حال که از سفر گفتم چه خوب است که به سفرهایی که رفته‌اید فکر کنید. بخش‌هایی را که برایتان جالب‌تر بوده و احساس و فکر شما را درگیر کرده، بنویسید و برای ما بفرستید. شاید هم همین الان که این مطلب را می‌خوانید در سفر باشید. خواندن تجربه‌های سفرتان دعوتی است به همسفر بودن، دعوتی برای باهم فکر کردن، باهم بودن و لبخند زدن از شادی یک دیگر. پس منتظر نوشتن خاطرات سفرهای شما عزیزان هستیم.

دوستان‌تان: فریبرز لرستانی (آشنا)

### ارتباط با صفحه قاصدک کاغذی:

تلگرام: با شماره تلفن ۰۹۱۰۸۸۰۱۶۷۵ یا @aftabmahtab1

ایمیل: aftabmahtab@ettelaat.com

تلفن: ۲۹۹۹۴۵۸۱

آدرس پستی: تهران - بلوار میرداماد

خیابان مصدق جنوبی (نفت جنوبی سابق)

ساختمان اطلاعات - ضمیمه آفتاب مهتاب - کد پستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱

مسافرت همیشه با شوق فراوانی همراه است؛ دیدن منظره‌های تازه، آدم‌های جدید، خستگی‌های راه و پناه بردن به سایه مهربان درخت‌ها. گاهی در سفر حیوانات را در کنار جاده‌ها می‌بینیم و نگران سلامتی آن‌ها می‌شویم. گاه نیز آن‌ها را در مزارع در حال بازی و دویدن می‌بینیم و لبخند می‌زنیم.

گاه در کنار رودخانه‌ای می‌ایستیم که آوازخوان چون مسافری شادمانه می‌رود و می‌رود و شوق رفتن در ما چون رود جاری می‌شود.

گاه در سفر یک همبازی خاطره‌ای زیبا برایمان می‌سازد که دوست داریم در اولین فرصت آن را در دفتر خاطرات خود بنویسیم. من فکر می‌کنم سفر تجربه‌های جدیدی در اختیار ما می‌گذارد تا احساسات و افکار خود را بهتر بشناسیم.

## تیام باغبان از آلمان

تیام کوچک و مهربان؛ از آن طرف مرزها و راه‌های دور به جمع دوستانه ما خوش آمدی. متن صمیمی تو را که شبیه یک نامه خودمانی است مطالعه کردم. چه خوب است که به زودی به ایران می‌آیی تا پدر بزرگ، مادر بزرگ و همه کسانی را که دوست داری ببینی و قلب مهربانت با خوشحالی بتپد. نگاه و جملات تو ساده و صمیمی است. تو با همین نگاه ساده و صمیمی زیبایی‌ها را ببین، درباره‌ی آن‌ها فکر کن، لذت ببر و این لذت را با دیگران قسمت کن. تو به دایناسورها علاقه داری و چه خوب است که بابا بزرگ و مادر بزرگ هر وقت به دیدارت می‌آیند از ایران برایت دایناسورهای عروسکی کادو می‌آورند. من از رویای تو که می‌خواهی وقتی بزرگ شدی در شهر دایناسورها بستنی فروشی باز کنی، خیلی خوشم آمد. اگر دوست داشتی درباره این رویا برایمان بنویس.



متن شیرینت را باهم می‌خوانیم:

من تیام باغبان هستم. در شهر زیبا و تاریخی کلن در آلمان به دنیا آمدم. پدر و مادرم متولد ایران هستند و برای من تعریف کرده‌اند که کشورمان چقدر زیباست. من در آینده نزدیک به ایران سفر می‌کنم. مادر بزرگ و پدر بزرگم همیشه از ایران برای من دایناسور سوغاتی می‌آورند؛ چون من عاشق دنیای دایناسورها هستم. من هفتاد و سه تا دایناسور دارم در نژادهای مختلف و کتاب‌های زیادی هم دارم درباره دایناسورها. دایناسور مورد علاقه من تی رکس (تیرانوسوروس) است. من هنوز شغل مورد علاقه‌ام را انتخاب نکردم ولی شاید در شهر دایناسورها بستنی فروشی بزنم تا دایناسورها را خوشحال کنم.



## فرهام صفرزاده - ۱۲ ساله

فرهام عزیز؛ خوشحالم که باز هم دست به قلم بردی و با سادگی و صداقت و صمیمیت درباره ماه محرم و عزاداری برای امام حسین (ع) نوشتی. این ویژگی از امتیازات نوشته توست؛ اما می‌توانستی با همین نگاه ساده و صمیمی، یکی از خاطرات ایام محرم را که خودت در آن نقش فعالی داشته‌ای بنویسی؛ این طوری برای خواننده جاذبه بیشتری داشت. توصیف و پرداخت هنری باعث کشش خواندن یک متن می‌شود. پوشیدن لباس مشکی و زدن پرچم سیاه در کوچه‌ها فقط یک گزارش است و توصیف تازه‌ای از محرم به خواننده نمی‌دهد. مخاطب تو دوست دارد در متن با چیز جدیدی روبرو بشود. مطالعه داستان را خیلی جدی دنبال کن تا با نحوه توصیف کردن صحنه‌ها به خوبی آشنا شوی.



نوشته‌ات را به خاطر نثر صمیمانه‌اش باهم می‌خوانیم:

چند روز دیگر، ماه محرم شروع می‌شود و مردم دوباره عزاداری می‌کنند. بیشتر مردم به خاطر احترام به خانواده امام حسین، لباس مشکی می‌پوشند. در این ماه اکثر مردم با توجه به توان مالی‌شان، نذری می‌دهند و بین مردم و همسایه‌های خودشان پخش می‌کنند.

در ماه محرم، مراسم نوحه‌خوانی در بعضی مساجد و خانه‌ها برپا می‌شود. محرم از نظر من یعنی زمان مقابله و ایستادگی با خطا و شناخت راه درست از غلط. مردم در این ماه، در کوچه‌ها پارچه‌های سیاه می‌زنند و دسته‌های عزاداری به نیازمندان، غذا می‌رسانند.

در واقع مردم به خاطر زنده نگه داشتن یاد امام حسین و یارانش، مراسم محرم را زنده نگه می‌دارند.

